



فلسفه و روش‌های علمی در جامعه

آشنائی با افکار فلسفی و اجتماعی مارکس، در گرو این است که نخست به مطالعه مکتب فلسفی مارکس و شناخت ایدئولوژی او بپردازیم. پس از فراغت از این بخش خواسته‌های او را از این مکتب که همان مبارزه‌های او با نظام‌های حاکم سپس اجراء اقتصاد اشتراکی است مورد بررسی قرار دهیم و هرگز نباید زیباییاتی خواسته انقلابی او، ما را مجذوب خودسازد، و ناخودآگاه تحت تأثیر عوامل عاطفی قرار بگیریم و در شناخت ایدئولوژی و مکتب فلسفی او دقت لازم به عمل نیاوریم.

روشن‌تر بگوییم: مارکس مکتبی دارد، و خواسته‌ای، مکتب فلسفی او همان اصول چهارگانه دیالکتیک است که طی مقالاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد و خواسته او همان مبارزه‌پس‌گیر و بی‌امان او با نظام‌های موجود در جهان در مرحله نخست، آنگاه اجراء برنامه‌های کمونیستی در

مرحله بعد می‌باشد. شکی نیست که افکار انقلابی او این که پیوسته خود را در سنگر پرخاشگری قلمداد می‌کند، از تقدس خاصی برخوردار است و می‌تواند بسیاری از جوانان را به سوی خود جذب کند و آنان را به خاطر همین خواسته‌های به‌ظاهر زیبا، با حمایت از اصول فلسفی و ایدئولوژی او برانگیزد.

شکی نیست که افکار انقلابی مارکس از یک نوع جاذبه خاصی برخوردار است، و همین سبب شده است که گروهی در شرق و غرب که از مظالم نظام‌های حاکم به ستوه آمده‌اند به مکتب وی گرایش پیدا کنند، هر چند از خصوصیات مکتب فلسفی او آگاه نباشند. روش تحلیل علمی این است که هر نوع ایدئولوژی و مکتب فلسفی، دوازده نوع عامل عاطفی مورد بررسی قرار گیرد، و حساب اصول فلسفی را، از



## وحدت ضدین یا نخستین اصل دیالکتیک

### اتحاد ضدین در منطق ارسطو

مقصود از تضاد، در منطق ارسطو حالات مختلف اجسام است که به خاطر اختلاف و تباینی که باهم دارند، هرگز در جسم واحدی در زمان واحدی، جمع نمی گردند. هرچند در دوزمان، یاد ممکن جمع می شوند.

مثلاً: مثلث و مربع بودن، از خواص جسم است که هرگز ممکن نیست یک جسم در یک زمان هم مثلث و هم مربع باشد، و این نوع تضاد را تضاد «کسی»

می گویند، هم چنانکه ممکن نیست یک جسم در یک زمان، هم سفید و هم سیاه باشد، فعلاً کار نداریم

که آیا واقعیتی به نام رنگ داریم یا این که واقعیت رنگ جز اختلاف تعداد اتمهای جسم و اموری از

این قبیل چیزی نیست، ولی در هر حال در آن لحظه ای که گوشه کاغذ، محکوم به سفیدی است،

نمی تواند محکوم به سیاهی نیز باشد، و یا چیزی که در مشام فردی بد بو است، در همان لحظه در مشام

همان فرد خوشبو باشد، یا چیزی که در ذائقه فردی شیرین است در همان لحظه، در ذائقه همان فرد تلخ

و ترش باشد و همچنین است گرمی و سردی یک آب نسبت به یک نفر در یک زمان. و این نوع از تضاد

را تضاد «کیفی» می گویند.

تضاد در این فلسفه، دو حالت مختلف جسمانی است که به خاطر اختلاف و ناسازگاری باهم جمع

نمی شوند، مانند اختلاف های کمی و کیفی به گونه ای که بیان شد. و اتحاد این نوع از تضاد با

توجه به شرایطی که یاد آور شدیم (در یک زمان و در یک مکان)، نه تنها در منطق ارسطو، ممنوع است

بلکه اگر هگل و مارکس نیز از منطق ارسطو آگاهی داشتند آن را ممنوع می شمردند.

نتایج اجتماعی آن جدا سازیم، و مکتب را به طور جداگانه با محک علمی و منطقی بسنجیم. هرگاه اصول پیشنهادی او را صحیح و با برجا یافتیم آنگاه به تحلیل نتایج و خواسته های آن بپردازیم و ببینیم که آیا این اصول فلسفی، چنین نتایجی را در بر دارد یا نه؟ و هرگز نباید در تحلیل علمی از روش تعلیمات حزبی و تبلیغات فرقه ای پیروی کنیم و خطه شی و عمل های انقلابی و اجرائی را گواه بر صحت ایدئولوژی و تئوری های بنیادی بگیریم.

\* \* \*

اکنون وقت آن فرا رسیده است که به تحلیل نخستین اصل از اصول دیالکتیک بپردازیم. و آن

اصل «وحدت تضاد» یا اتحاد ضدین و جمع نقیضین است، در حالی که اجتماع دوزد یاد و نقیض، در

منطق ارسطو محال و ممنوع می باشد ولی وحدت ضدین و نقیضین در فلسفه مارکس و هگل، نخستین

اصل و یا اصل اساسی به شمار می رود، از این جهت برخی تصور کرده اند که دیالکتیک به نبرد با منطق

ارسطو برخاسته، و امتناع اجتماع ضدین و یا نقیضین را که منطق ارسطو آن را باطل می شمارد،

ابطال کرده اند! در صورتی که جریان به گونه دیگر است، و تضاد و نقیضین مورد نظر ارسطو، با

وحدت تضاد و نقیضین مورد نظر دیالکتیسین ها، فاصله زیادی دارد، و جزیک اشتراك اسمی،

کوچک ترین مشابهتی میان آن دو وجود ندارد.

از این جهت قبلاً نقطه نظر ارسطو و پیروان او را از امتناع ضدین و نقیضین روشن می سازیم آنگاه

به تشریح نظریه دیالکتیسین ها درباره این اصل می پردازیم.

## وحدت ضدین یا نخستین اصل دیالک تیک

### اتحاد نقیضین

وایجاب، و بود و نبود يك شیء اعم از مجرد مادی اعم از جسم و عوارض آن صورت بگیرد. در اصطلاح به آن نقیضین میگویند، و جمع میان آن دو در ظروف و شرایط خاصی متنتح به شمار میرود. و اگر، هگلیسم و مارکسیسم از واقعیت نقیضین و شرایط امتناع اجتماع آن‌ها آگاهی داشتند هرگز امتناع وحدت نقیضین در اصطلاح ارسطو را انکار نمی‌کردند.

تا این جا به گونه‌ای روشن با اصطلاح ضدین و نقیضین در منطق ارسطو آشنا شدیم و دو مطلب یاد شده در زیر برای ما روشن می‌گردد:

۱- تضاد مربوط به حالات کیفی و کمی مختلف اجسام است، که به خاطر اختلاف و خصیصه‌ی «طردی» که این حالات باهم دارند، هرگز جمع نمی‌شوند، در حالی که، مسئله نقیضین مربوط به بود و نبود يك شیء، است نه حالات يك موجود.

۲- تضاد دو حالت وجودی شئی است، که اجتماع آن دو ممنوع است، نه «ارتفاع» آن‌ها یعنی باهم جمع نمی‌شوند، ولی ممکن است هیچ کدام از آنها نباشد، مثلاً يك جسم نمی‌تواند در آن واحد هم به شکل مربع و هم به شکل مثلث باشد ولی در عین حال میتواند به شکل هیچ کدام از آنها نبوده بلکه به شکل اسطواناته‌ای باشد از این جهت در منطق ارسطو می‌خوانیم که اجتماع ضدین ممکن نیست ولی ارتفاع آنها نامعی ندارد.

در حالی که جریان در «نقیضین» برخلاف این است، نقیضین نه قابل جمعند، و نه قابل رفع، یعنی نمی‌توان، اجتماع آن دو را صحیح دانست و نه ارتفاع و نبودن هر دو را، زیرا اگر يك شیء

بر خلاف تضاد، که مربوط به حالات مختلف و غیر قابل جمع اجسام است مقصود از نقیضین، بود و نبود يك شیء است، که از آن به وجود و عدم شیء، تعبیر می‌آورند، هر چیزی را که شما در نظر بگیرید یا موجود است و یا موجود نیست، یا از هستی، بخشی دارد، یا ندارد، سرانجام از وجود و عدم خالی نیست در منطق ارسطو، به وجود و عدم، «به بود و نبود» يك شیء، نقیضین می‌گویند، و وحدت و اجتماع آنها محال می‌باشد و این مطلب آن چنان بدیهی است که در رأس همه بدیهیات قرار دارد و پایه تمام تصدیق‌ها و نظریات دیگر می‌باشد و لذا آن را «**القضایا**» می‌نامند. اینکه می‌گوئیم اجتماع دو نقیض ممکن نیست مقصود این نیست که اجتماع آنها مطلقاً ممکن نیست بلکه مقصود اینست که دو نقیض تحت شرایط هشت گانه و یا بیشتر محکوم به امتناع اجتماع می‌باشد، و شرط مهم، همان وحدت زمانی و مکانی است. مثلاً هرگز نمیتواند يك فرد در يك لحظه و در يك مکان، هم موجود باشد و هم موجود نباشد هر چند در دو زمان و یا دو مکان می‌تواند، هم موجود باشد هم نباشد، هم چنانکه می‌گوئیم امروز هوا آفتابی است، دیروز هوا آفتابی نبود هوای اطاق گرم است هوای بیرون گرم نیست اگر می‌بینید که این نفی و اثبات صادق است، به خاطر این است که زمان و مکان آنها دو تا است و اگر زمان و مکان آنها یکی بود هرگز اجتماع آنها ممکن نبود.

خلاصه هر نوع قضاوت و داوری مربوط به سلب

## وحدت ضدین یا نخستین اصل دیالکتیک

نام ماوراء طبیعت داریم ؟

از این جهت صاحب هیچ مکتب و اندیشه‌ای نمی‌تواند بدون پذیرفتن صحت اصل امتناع اجتماع نقیضین و ارتقاع آن، از «تزه خود دفاع کند، و یا مکتبی را عرضه نماید .

در بحث‌های آینده به روشنی ثابت خواهیم کرد که فلسفه «شدن» و انکار «نبات و حتمیت و قطعیت همه افکار و آراء، که هگل و مارکس از آن جانبداری می‌کنند و آن را حربه قاطعی برای تخریب مکاتیب به کار می‌گیرند، بر فرض صحت، به «خود تخریبی» مکتب خود آنان نیز منجر خواهد شد و با پذیرفتن آن، هگلیسم و مارکسیسم استواری و قرار خود را از دست خواهد داد .

در این جا ، مرحوم صدر المتألهین سخن بس ارزشمندی دارد که به گونه فشرده نقل می‌کنیم: «پایرجاترین سخن، آن دسته از علوم است که در همه جا صادق باشد و پایرجاتر از آن گفتاری است که راست بودن آن بدیهی باشد، بدیهی تراز همه، چیزی است که انکار آن اساس و پایه هر نوع سفسطه‌گری باشد و آن عبارت از این است که بگوییم: «بیان هستی و نیستی واسطه‌ای نیست، تصدیق این قانون پایه تمام تحلیل‌هاست و انکار آن، انکار تمام مقدمات و نتایج است (۱)

\* \* \*

اکنون با این روشنی باید دید ، هگل پایه گذار

دیالکتیک ، چگونه این اصل عقلی و بدیهی را نادیده گرفته است و از وحدت ضدین و نقیضین دم زده است و در تحلیل بحث خواهد دید که این اصل بر استواری و استحکام خود باقی است و آنچه را که هگلیسم و مارکسیسم نام آن را وحدت تضاد و یا جمع بین وجود و عدم نهاده‌اند ، ارتباطی به اصل استوار، ارسطویی ندارد.

نمی‌تواند هم موجود باشد و هم معدوم ، همچنین نمی‌تواند نه موجود باشد و نه معدوم .

### امتناع اجتماع دو نقیض پایه هر گونه

تصدیق است

در منطق ارسطو، اصل «امتناع نقیضین» پایه هر نوع استدلال و تصدیق به شمار می‌رود. و بدون پذیرفتن این اصل به هیچ اصل و قضیه‌ای نمی‌توان استدلال نمود و یاقین پیدا کرد .

فرض کنید با دلایل استوار، ثابت شد که مساحت دایره مساوی است با ضرب مجذور شعاع در عدد پی (۴/۱۳) آیا با تصدیق این اصل می‌توان گفت: نقیض آن، که همان مساوی نبودن است، نیز صحیح است؟ به طور مسلم نه. زیرا اگر با تصدیق این قضیه، نقیض آن را نیز صحیح بدانیم در این صورت باید تصدیق خود را پس بگیریم زیرا محیط دایره چگونه می‌تواند هم با عدد مزبور مساوی باشد و هم مساوی نباشد؟!

مارکسیسم با مکتب فلسفی و ایدئولوژی خاصی وارد میدان شده است و می‌خواهد آنرا اشاعه و گسترش دهد و مردم را به پذیرش آن دعوت کند، آیا می‌تواند در عین دعوت به ایدئولوژی خود، به مخالف و نقطه مقابل آن نیز دعوت کند ، و بگوید هر دو را به پذیرید؟! به طور مسلم نه.

یکی از اصول دیالکتیک ، حرکت عمومی جهان است آیا می‌تواند با دعوت به حرکت جهان، مارا به سکون آن معتقد سازد؟!

ماتریالیست‌ها می‌گویند: وجود هستی، با ماده و انرژی مساوی است. و جهانی به نام ماوراء طبیعت وجود ندارد، آیا با این فرض می‌تواند بگوید: که هستی با ماده مساوی نیست و جهانی به